

اعجاز قرآن

درس سوم

استاد : حجت الاسلام و المسلمين صادق نيا

آموزشيار : سرکار خانم حيدري

لم تكن العرب لتجهل موضع الرسول (صَلَّى الله عليه وآله) وصدقه وإخلاصه في دعوته ، كانوا يعرفونه كما يعرفون أبناءهم ، وقد لمسوا من حقيقة القرآن أنه الكتاب الذي لا ريب فيه ، وقد بهرهم جماله وحسن أسلوبه وعجيب بيانه ، نعم ، سوى حمية جاهلية حالت دون الاستسلام للحق الصريح والاعتراف بصدق رسالته الكريمة ، فلم تكن محاولاتهم تلك إلاّ تمّصّات هزيلة ، وتخلّصاً مُعوجّاً عن سحر بيانه ، وانفلاتاً من روعة جلاله وهيمته كبريائه .

كانت قضية الإعجاز القرآني بدأت تفرض ثقلها على كاهل العرب ، شاءت أو لم تشأ ، وقد أدركت قريش من أوّل يومها ما لهذا الكلام السماوي من روعة وسحر وتأثير ، ولم يكد يملك أيّ عربيّ صميم - إذ يجد ذوقه الأصيل سليقةً وطبعاً - إلاّ أن يرضخ لأُبّهة بيانه الخارق ، معترفاً بأنّه كلام الله وليس من كلام البشر .

الوليد بن المغيرة المخزومي :

هذا هو طاغية العرب وكبيرها الأسنّ ، وعظيمها الوليد بن المغيرة المخزومي يقول :

يا عجباً لما يقول ابن أبي كبشة ، فو الله ما هو بشعرٍ ولا بسحرٍ ولا بهذى جنون ، وإنّ قوله لمن كلام الله ...^١

قاله على ملاً من قريش ، وذلك بعد أن سمع القرآن لأوّل مرّة على أفواه المسلمين يُرتّلونه ترتيلاً ، فأعجبه قرآنه وبهرته جذبته .

وإنّ قريشاً لهابت تلك المفاجأة الخطيرة ، ومن ثمّ تأمرت على أن تحول دون إشاعة النبأ ، فقالوا : لئن صبا الوليد - وهو ذو حسب ومال - لتصبأن قريش كلّها .

^١ تفسير الطبري : ج ٢٩ ، ص ٩٨ .

قال أبو جهل : أنا أكفيكم شأنه ، فانطلق حتى دخل على الوليد بيته ، فقال له : ألم تر أن قومك قد جمعوا لك الصدقة ! (يريد التأييب عليه بأنه إنما قال كلامه الآن فطمعاً في المال) قال : أليست أكثرهم مالاً وولداً ؟ ! فقال له أبو جهل : يتحدثون أنك إنما تدخل على أصحاب محمد لتصيب من طعامهم ! قال الوليد : أقد تحدثت به عشيرتي ؟ ! فلا تقصر عن سائر بني قصي ... فعزم أن لا يقرب أحداً من المسلمين بعد ذلك .

وله شهادة أخرى نظيرتها ، قالها عندما مرّ على رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو يتلو في صلاته بضع آيات من سورة المؤمن ، فانقلب إلى مجلس قومه مندهشاً قائلاً : والله لقد سمعت من محمد أنفاً كلاماً ما هو من كلام الإنس ولا من كلام الجن ، والله إن له لحلاوة ، وإن عليه لطلاوة ، وإن أعلاه لمثمر ، وإن أسفله لمغدق ، وإنه يعلو ولا ، يعلو عليه ^١ .

وفي رواية أخرى - ذكرها القاضي عياض - : لما سمع الوليد بن المغيرة من النبي (صلى الله عليه وآله) يقرأ : (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) ^٢ أعجبت به فقال : والله إن له

^١ المعجزة الخالدة للسيد هبة الدين الشهرستاني : ص ٢١ ، والطلاوة - مثلثة الطاء - : البهجة والنضارة وأغدقت الأرض : أخصبت وأبتلت بالغدق وهو المطر الغزير.

^٢ النحل : ٩٠ .

اعتراف ادیبان عرب بر خارق‌العاده بودن قرآن (۳)

مقدمه

شعر و سخن، در زندگی ساکنان شبه جزیره عربستان جایگاهی والا و پراهمیت داشت. آنان به این وسیله ستیزه می‌کردند، مراد خویش را بیان کرده، می‌ستودند و برتری می‌جستند. اگر در قبیله‌ای شاعری بود، به وجود او فخر می‌فروختند. از سوی دیگر، شخصیت پیامبر (ص) برای آنان شناخته شده بود و او را به خوبی می‌شناختند. این مردم، با این ویژه‌گی و هوشیاری با ادبیات و فصاحت، از همان آغاز به شگفتی بیان و فصاحت قرآن و تاثیر کلام آن در جان و روان انسان پی برده بودند و بسیاری از بزرگان و ادیبانشان بر این مساله اعتراف کرده‌اند.

جایگاه سخن و سخن‌وری در عربستان و حجاز

شبه جزیره عربستان، کمی پیش از ظهور اسلام^۱ از نظر سخن‌سرایی، سرودن شعر و ایراد خطابه در صدر قرار داشت. تاریخ ادبیات عربی حاکی از آن است که گویندگان و سرایندگان آن دوره، هنگام ایراد سخن و انشای شعر می‌کوشیدند سخنشان نشأت یافته از احساس باشد تا چون به گوش شنونده رسد اعماق روح و قلب او را تسخیر کند. گزینش الفاظ فصیح، ترکیب متناسب آرایشهای لفظی و معنوی و نیز رعایت حال و موقعیت در آثار آنان به وضوح مشهود است. سرودن شعر و ایراد خطابه حد و مرز و اصول و قواعدی داشت و شاعری و سخن‌وری مقامی بود که هر کسی به سادگی به آن دست نمی‌یافت؛ این مقام به کسانی اختصاص می‌یافت که در گزینش الفاظ فصیح و القای معانی لطیف و بدیع برای آفرینش اثری ادبی، از طبعی لطیف و ذوقی سلیم برخوردار بودند.

تاریخ ادبیات عرب و قصایدی مانند معلقات سبع و شروخی که بر آنها نوشته شده و نیز طبقات شعرا و خطبا، همه نشان‌دهنده این واقعیت است که در سرزمین حجاز سخن و سخن‌وری، وضعیتی پر رونق داشته است. آثاری که از آن زمان بر جای مانده برهانی است قاطع برآنکه مردم آن زمان و آن سرزمین در سخن و شناخت انواع آن، مهارت کامل داشته‌اند.

در حجاز و بخصوص در مکه و پیرامون آن بازارهایی وجود داشت که در مراسمی از سال برپا می‌شد و مردم از دور و نزدیک در آنها اجتماع می‌کردند. در این بازارها ارباب سخن نیز به عرضه بهترین سرودهای خود می‌پرداختند. بازار عکاظ یکی از مشهورترین این بازارها بود. این بازار که میان مکه و طائف قرار داشت از نیمه دوم ماه ذیقعد دایر می‌شد و تا آخر همان ماه ادامه می‌یافت و از اول ماه ذی‌حجه به منا و عرفات و بازار ذی‌المجاز انتقال می‌یافت. بازار عکاظ بازاری بین‌المللی بود و از این رو بجز قبایل معروف عرب از قبیل قریش، هوازن، سلیم و بنی‌المصطلق، دیگر طوایف و قبایل نیز آزادانه به آنجا می‌آمدند. در این بازار علاوه بر تجمع تجار و صاحبان کالا و علاوه بر انجام معاملات کوچک و بزرگ، مسائل سیاسی، اجتماعی و ادبی نیز مطرح می‌شد. گشایش و کار این بازار چون مصادف با ماه‌هایی بود که طبق آیین آن

^۱. در اواخر سده ششم میلادی

دیار جنگ و تعرض به یکدیگر ممنوع بود و امنیت از هر جهت فراهم می شد، هر کس آزادانه به تبلیغ و ترویج عقاید خود می پرداخت.^۱

شهادت و افادات: شهادت‌ها و گواهی‌ها

لم تكن العرب لتجهل موضع الرسول (ص) و صدقه وإخلاصه في دعوته، كانوا يعرفونه كما يعرفون أبناءهم، و قد لمسوا من حقيقة القرآن أنه الكتاب الذي لا ريب فيه، و قد بهرهم جماله و حسن أسلوبه و عجيب بيانه . نعم، سوى حمية جاهلية حالت دون الاستسلام للحق الصريح و الاعتراف بصدق رسالته الكريمة، فلم تكن محاولاتهم تلك إلّا تملّصات هزيلة و تخلصاً معوجاً عن سحر بيانه و انفلتاً من روعة جلاله و هيمنة كبريائه.

كانت قضية الإعجاز القرآني بدأت تفرض ثقلها على كاهل العرب، شاءت أم لم تشأ. و قد أدركت قریش من أوّل يومها ما لهذا الكلام السماوي من روعة و سحر و تأثير.^۲

این بند ترجمه: تلخیص التمهید، معرفت، ج ۲، ص ۹۹

عرب‌ها نسبت به جایگاه پیامبر و راستی و خلوص او در دعوتش ناآگاه نبودند، و او را مانند فرزندان‌شان می شناختند. آنها به این حقیقت پی برده بودند که قرآن کتابی است، که در آن شکی وجود ندارد . زیبایی اسلوب و شگفتی بیان قرآن، چشمانشان را خیره کرده بود. قطع نظر از تعصب جاهلیشان که اجازه نمی داد تا در برابر حق با صراحت سر تسلیم فرود آورند و به درستی رسالت پیامبر اعتراف کنند، تلاش‌های آنها جز فرارکردن از روی ضعف، و گریزی عجیب از شگفتی بیان قرآن و گریختن از روی حیرت، به دلیل بزرگی و شکوه کبریایی قرآن نبود . خواه ناخواه، مساله اعجاز قرآن، وظیفه سنگینی بر دوش آنها، نهاده بود. قریش از همان آغاز به شگفتی، سحر و تاثیری که در این کلام آسمانی بود، پی برده بود.

^۱ این بند، برگرفته از: علوم بلاغت و اعجاز قرآن، یدالله نصیریان، سمت، ۱۳۷۸، ص ۱۰.

^۲ تلخیص التمهید، معرفت، ج ۲، ص ۹۹.

آیت الله معرف در ادامه به نمونه‌هایی از تاثیرگذاری و اعتراف‌های مردمی که با قرآن مواجه شدند، می‌پردازد، که به برخی از آنها اشاره میکنیم

ولید بن مغیره ترجمه تلخیص التمهید، معرفت، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۰۸

ولید بن مغیره مخزومی که سخنوری نیروم ند و از سران بلند پایه و سرشناس عرب به شمار می‌رفت درباره قرآن چنین می‌گوید: «یا عجباً لما يقول ابن أبي كبشة^۱، فوالله ما هو بشعر ولا بسحر ولا بهذى جُنون وإن قوله لمن كلام الله...؛ آن چه فرزند ابن ابی کبشه می‌سراید، به خدا سوگند! نه شعر است و نه سحر و نه گزاف گویی بی‌خردان، بی‌گمان گفته او سخن خداست...». هم او - موقعی که از کنار پیامبر می‌گذشت و آیاتی چند از سوره مومن را که در نماز تلاوت می‌فرمود شنید - گفت: «والله لقد سمعت من محمد أنفاً كلاماً ما هو من كلام الإنس ولا من كلام الجن، والله إن له لحلاوة^۲، و إن عليه لطلاوة^۳، و إن أعلاه لمثمر، و إن أسفله لمُعْدق . و إنّه يعلو و ما يُعلَى؛ به خدا سوگند! چندی پیش از محمد (ص) سخنی شنیدم که نه به سخن آدمیان می‌مانست و نه به سخن پریان . به خدا سوگند! سخن او شیرینی ویژه ای و رویه زیبایی دارد. همچون درختی برومند و سربرافراشته، که بلندای آن پرثمر و اثر بخش و پایه آن استوار است و ریشه مستحکم و گسترده دارد. همانا بر دیگر سخنان برتری خواهد یافت و سخنی دیگر از آن برتر نخواهد گردید».

طفیل بن عمرو دوسی

طفیل بن عمرو دوسی که مردی شاعر پیشه و با اندیشه و از اشراف قریش به‌شمار می‌رفت، عازم خانه خدا گردید. کسانی از قریش به گرد او آمدند تا او را از حضور و شنیدن سخن پیامبر بازدارند، گوید : «محمد (ص) را در مسجد یافتیم و سخن او را شنیدم، خوش آیندم آمد. به دنبال او روانه شدم و با خود گفتم : وای بر تو، گوش فزاده، اگر سخن راست گوید بپذیر و اگر نادرست بود ناشنیده بگیر. در خانه به خدمت او شتافتم و عرضه داشتم: آن چه داری بر من عرضه کن.

^۱ . مشرکان، پیامبر اکرم (ص) را با این عنوان یاد میکردند و او را به «ابو کَبْشَة» نسبت می‌دادند. او مردی از قبیله «خزاعه» بود که در دیانت با قریش مخالفت ورزید. گویند جدّ مادری پیامبر بود که او را به وی نسبت می‌دادند.

او اسلام را بر من عرضه کرد و آیاتی چند از قرآن بر من تلاوت نمود، به خدا سوگند ! چنین سخنی زیبا و جالب نشنیده بودم و مطالبی ارجمند تر از آن نیافته بودم. از این رو اسلام آوردم و شهادت به حق را از دل و جان بر زبان جاری ساختم». آن گاه به سوی قوم خود شتافت و سرگذشت خود را بر ایشان بازگو کرد و همگی اسلام را پذیرفتند و او یکی از داعیان بلند آوازه اسلام شناخته شد.

نضر بن حارث

نضر بن حارث بن کلدۀ از سران قریش و تیزهوشا ن عرب شناخته می شد که با پیامبر اسلام (ص) دشمنی آشکاری داشت. لذا شهادت مانند او درباره عظمت قرآن و نیرومندی آن در پیشرفت دعوت، قابل توجّه است. «والفضلُ ما شهادت به الأعداء؛ بزرگی همان بس که دشمنان بر آن گواه شوند». او از در چاره اندیشی درباره پیامبر (ص) با سران قریش چنین می گوید: «به خدا سوگند ! پیش آمدی برایتان رخ داده که تا کنون چاره ای برای آن نیاندیشیده اید. محمد در میان شما جوانی بود آراسته، مورد پسند همگان، در سخن راست گوترین و در امانتداری بزرگ و ارترین شما بود . تا هنگامی که موی های سفید در دو طرف گونه اش هویدا گشت و آورد آنچه را که آورد، آن گاه گفتید : کاهن است. نه به خدا سوگند! هرگز سخن او به کاهنان نمی خورد. گفتید: شاعر است. نه به خدا سوگند! سخن او به اوزان شعری استوار نیست . گفتید: دیوانه است. نه به خدا سوگند! هرگز رفتار او به دیوانگان نمی ماند. پس خود دانید و درست بیاندیشید، که رخ داد بزرگی پیش آمد کرده که نباید آن را ساده گرفت».

در مسجد الحرام نشسته بود. پیامبر اسلام نیز در گوشه دیگر مسجد نشسته بود. عتبه رو به اشراف قریش کرده گفت: «آیا روا می دارید که اکنون محمد (ص) را تنها یافته با او سخن گویم، باشد تا او را قانع سازم؛ او را تطمیع نموده از دعوت خویش دست بردارد؟» البته این موقع بود که امثال «حمزه بن عبدالمطلب» و جمعیت انبوهی به پیامبر اسلام گرویده بودند و روز به روز به رو به فزونی بودند! همگی به او گفتند: «اگر می توانی با او سخن گو و به هر گونه ای می توانی او را قانع ساز». عتبه نزد پیامبر آمده گفت: «ای فرزند برادر! - عرب را چنین عادت بود که افراد هر قبیله به افراد قبیله دیگر «یا ابن اخی» ای فرزند برادر خطاب می کردند- تو دارای شرف خانوادگی هستی، ولی چیزی را مدعی هستی که موجب برخورد و تفرقه میان قوم خود گردیده است. اکنون گوش فرا ده تا مطلبی را بر تو عرضه دارم!» پیامبر فرمود: «بگو، گوش فرا می - دهم». عتبه گفت: «ای فرزند برادر! اگر هدف تو انداختن ثروت است، اگر تشنه مقامی، تو را رئیس خود می گردانیم. و اگر خواسته باشی تو را فرمان روای خود می سازیم». سپس گفت: «آن که بر تو ظاهر می گردد و چیزهایی با تو زمزمه می - کند، خللی است که بر اعصاب تو اثر گذارده، حاضریم تو را با خرج خود کاملاً مداوا کنیم و از بذل مال در این زمینه دریغ نورزیم...» عتبه می گفت و پیامبر کاملاً ساکت، به تمام گفته هایش گوش فرا داد. آن گاه پیامبر (ص) به او گفت: «آیا از گفتن مطالب خود پایان یافتی؟» گفت: «آری». فرمود: «پس اکنون به سخن من گوش فرا ده» عتبه گفت: «با جان و دل آماده ام» پیامبر (ص) در این هنگام لب به تلاوت قرآن گشود و از ابتدای سوره فصلت شروع به خواندن نمود :

«.....» و هم چنان ادامه داد و عتبه با تمام وجود گوش فرا می داد؛ دست ها را به عقب سر بر زمین تکیه داده، مجذوب تلاوت پیامبر گردیده بود، تا موقعی که به آیه سجده رسید و پیامبر (ص) سجده نمود. سپس گفت: «ای ابوالولید! شنیدی آن چه را که بر تو تلاوت کردم، اکنون این تو و آن دیشه خود تا چگونه قضاوت نمایی!» در این هنگام عتبه از حالت جذبه روحی که به او دست داده بود، بیرون آمد و بدون آن که چیزی بگوید به سوی دوستانش روانه گشت. او را دگرگون دیدند و میان خود گفتند : عتبه با آن حالتی که رفت با حالتی دیگر می آید. موقعی که نزد آنان نشست گفتند: «چه خبر آورده ای؟» گفت: «آن چه آورده ام آن است که سخنی شنیدم ، به خدا سوگند! هرگز چنین سخنی

شیوا نشنیده بودم، به خدا سوگند! نه شعر است و نه سحر و نه کهانت، آن گونه که شما می پندارید. ای گروه قریش! از من بپذیرید و به من واگذار کنید. این مرد را به حال خود رها سازید و با او کاری نداشته باشید. به خدا سوگند! سخنی که من از وی شنیدم پی آمد کلانی به دنبال دارد. اگر عرب با دست دیگران {جز قریش} کار او را ساختند از دست او آسوده شده‌اید و اگر بر عرب پیروز آید – که آینده چنین می نماید – پس پیروزی او پیروزی شماست و فرمان روایی او فرمان روایی شما و عزت و آبروی شماست. آن گاه شما به وسیله او خوش بخت ترین مردم جهان خواهید گردید». بدو گفتند: «ای ابوالولید! محمد (ص) تو را با بیان خود سحر کرده است». گفت: «آن چه به شما گفتم نظر من است، اکنون هر گونه خواهید رفتار کنید».

انیس بن جناده

ابوذر غفاری، جندب بن جناده، برادری داشت به نام «انیس» که شاعری توانا و هم آورد طلب بود و در مسابقات شعری شرکت می نمود و بر هم آوردان خود همواره برتری داشت. ابوذر گوید: «نیرومند تر از برادرم انیس شاعری را نیافتم، با دوازده شاعر نامی در دوران جاه لیت مسابقه داد و بر همه برتری یافت. او عازم مکه بود، به او گفتم: تو از سخن و سخن‌وری سر رشته داری، باشد از پیامبری که در آن جا به دعوت برخاسته خبری برایم بیاوری. مدتی طولانی گذشت و از سفر آمد به او گفتم: چه کردی؟ گفت: مردی را در مکه دیدم که بر شیوه تو بود – ابوذر بیش از سه سال بود که خدا را عبادت می کرد و از بتان بیزاری می جست – و بر این گمان بود که خداوند او را به پیامبری فرستاده است. ابوذر گوید: به او گفتم: مردم چه می گویند؟ گفت: می گویند شاعر یا کاهن یا ساحر است. ولی من سخنان ناهنجار کاهنان را شنیده ام و اوزان شعری را خوب یاد دارم، هرگز بدان نمی ماند، به خدا سوگند! او راست می گوید و مردم درباره او دروغ می گویند». از این گواهی‌ها از بزرگان و سخن دانان عرب درباره قرآن فراوان است که تاریخ آن را ضبط کرده و در بستر تاریخ این گواهی‌ها زنده بوده و برای همیشه جاویدان خواهد ماند.^۱

^۱. تلخیص التمهید، معرفت، ج ۲، ص ۱۰۸ تا ۹۹. علوم قرآنی، معرفت، ص ۳۵۱ تا ۳۵۶.

۱. شعر و سخن وری در میان مردم شبه جزیره عربستان از جایگاه ویژه ای برخوردار بود.
۲. بازار عکاظ هر ساله محل عرضه بهترین سرودهای سخن شناسان عرب بود.
۳. بزرگان و سخن شناسان عرب بر خارق العادگی و تاثیر شگرف قرآن در جانها اعتراف کرده اند.
۴. واکنش ادیبان پس از اعتراف بر شگفت انگیزی این کلام متفاوت بود. برخی ایمان آورده و برخی آن را سحر خواندند.
۵. خارق العاده بودن قرآن، برخی را برآن داشت تا قرآن را سحر، و پیامبر را دیوانه، شاعر، کاهن و یا ساحر بنامند.
۶. ولید بن مغیره، عتبۀ بن ربیعہ، انیس بن جناده، طفیل بن عمرو دوسی و نضر بن حارث از جمله بزرگان عرب هستند، که بر شگفت انگیزی قرآن اعتراف کردند.